



Christian Anthropology: Dichotomous or Trichotomous?

Seyed Akbar Hosseini Ghaleh Bahman  / Associate Professor, Department of Religions, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran
ghalebahman@iki.ac.ir

Received: 2025/04/26 - **Accepted:** 2025/06/28

Abstract

In one of his theological views, the Apostle Paul believes that Adam, through his transgression and eating of the forbidden fruit, brought death upon himself and all of humanity. Although this death is sometimes interpreted as physical demise and the separation of the soul from the body, the reality is that this death occurs while a person is physically still alive; thus, a human is dead while alive. To resolve this issue, a viewpoint emerged proposing that a human consists of three dimensions: body, soul, and spirit, and the death Paul refers to is the death of the spirit, presenting a form of trichotomism. However, opposing this view, there exists a dichotomous perspective which considers a human as having only a body and a soul/spirit. This paper, by referring to the Bible and its interpretations, seeks to examine these two viewpoints. Ultimately, after evaluating the arguments from both sides, we conclude that the trichotomous interpretation regarding the existential dimensions of humanity is not sufficiently justified from the perspective of the Bible, and Christian thinkers cannot rely on it to explain Paul's view.

Keywords: Dichotomous, Trinitarianism, Soul, Spirit, Paul.

نوع مقاله: پژوهشی

انسان‌شناسی مسیحی، دوگانه‌گرا یا سه‌گانه‌گرا؟

ghalebahman@iki.ac.ir

سیداکبر حسینی قلعه بهمن  / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*

دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۶ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۷

چکیده

پولس رسول در یکی از دیدگاه‌های الهیاتی‌اش معتقد است که آدم ابوالبشر با عصیان خود و خوردن میوه ممنوعه، مرگ را برای خود و همهٔ انبای بشر به ارمغان آورد. اگرچه گاه این مرگ به معنای موت و انفکاک نفس از جسم تفسیر می‌شود، اما واقعیت این است که این مرگ در همان حالی که انسان از نظر جسمانی زنده است، رخ می‌دهد و آدمی درحالی که زنده است، مرده است. در باب حل این مسئله دیدگاهی مطرح شد که در آن انسان دارای سه ساحت جسم، نفس و روح است و مرگی که پولس در نظر گرفته، مرگ روح است و به‌نوعی سه‌گانه‌انگاری ارائه شد. البته در برابر این دیدگاه، نگرش دوگانه‌انگار نیز وجود دارد که آدمی را تنها دارای جسم و روح در نظر گرفته است. اکنون در این نوشتار، با مراجعه به کتاب مقدس و تفاسیر آن، در پی بررسی این دو دیدگاهیم و البته در نهایت با بررسی ادلهٔ در طرف به این نتیجه می‌رسیم که برداشت سه‌گانه‌انگار دربارهٔ ساحت‌های وجودی انسان، از منظر کتاب مقدس چندان موجه نیست و اندیشمندان مسیحی نمی‌توانند برای تبیین دیدگاه پولس به آن تکیه کنند.

کلیدواژه‌ها: دوگانه‌انگار، سه‌گانه‌انگار، نفس، روح، پولس.

مقدمه

پولس رسول بر اساس آرا و افکاری که با خود داشت، مسیح را فرزند خدا معرفی کرد که برای کفاره گناه آدم ابوالبشر به زمین آمد؛ متجسد شد و مصلوب گردید؛ و البته در روز سوم با رستاخیز خود، نزد پدر آسمانی خود بازگشت. پولس در نگاه خود به عصیان آدم ابوالبشر، مدعی است که با نافرمانی آدم، گناه و مرگ به جهان و آدمیان راه یافت (رومیان، ۵: ۱۲) و با آمدن آدم ثانی، حضرت عیسی علیه السلام، نجات از گناه و مرگ حاصل شد و انسان‌ها در او زندگی یافتند: «و چنان که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت» (اول قرنتیان، ۱۵: ۲۲).

نکته مهم و قابل توجه اینجاست که آیا به کار گرفتن اصطلاح مرگ و موت در عبارات پولس، اشاره به یک واقعیت در مسیر مرگ و موت است یا صرفاً بیان اهمیت صدمه‌ای است که به حیات انسان وارد می‌شود؟ اگر منظور از مرگ، حقیقتی است که با پایان حیات نمود می‌یابد، شواهد نشان می‌دهد که آدم ابوالبشر نیز بعد از عصیان زنده بود و آدمیان بعد از ایشان نیز زنده‌اند و به حیات خود ادامه می‌دهند؛ اما اگر منظور از مرگ و موت صدمه مهم و جدی است که بر آدمی وارد می‌شود، به چه دلیل همان صدمه به حیات و وجود انسان، به‌صراحت بیان نشده است؟

این نکته در بیانات پولس، به‌عنوان اصلی‌ترین بنیان‌گذار باورهای مسیحی، الهی‌دانان را به تکاپو انداخت تا تفسیری مناسب بیابند و ارائه دهند. یکی از جدی‌ترین این تلاش‌ها، در عرصه ساحت‌های وجودی انسان شکل گرفت. در این مسیر، عده‌ای برخلاف نگرش اصلی و برگرفته از سنت یهودی که انسان را دارای دو ساحت جسم و روح (نفس) تلقی می‌کرد، آدمی را دارای سه ساحت جسم، نفس و روح دانسته‌اند و مرگ در عبارات پولس را به مرگ روح ارجاع داده‌اند؛ درحالی که هنوز نفس زنده است و حیات این‌جهانی آدمی با وجود گناه آدم باقی مانده است. اکنون و در این نوشتار، با بهره گرفتن از کتاب مقدس و تحلیل فرازهای آن، و بررسی دو دیدگاه دوگانه‌انگار و سه‌گانه‌انگار در ساحت وجودی انسان، این تلاش را به بررسی می‌نشینیم و می‌کوشیم نشان دهیم که آیا می‌توان برای کمک به نظر پولس و یاری رساندن به وی، از دیدگاه سه‌گانه‌انگار یاری گرفت یا خیر.

در سفر پیدایش، باب دوم، فراز هفتم، آمده است: «بِهَوَّه خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم، نفس زنده شد» (پیدایش، ۲: ۷). این فراز نقطه آغازی برای جدالی مهم و اثرگذار در طول تاریخ مسیحی شده است. آیا انسان موجودی دوساحتی است یا مخلوقی سه‌ساحتی؟ عده‌ای در این باب رویکرد دوساحتی را برگزیده‌اند و عنوان دوگانه‌انگار (Dichotomist) را برای خود تحقق بخشیده‌اند و گروهی نگرش سه‌ساحتی را به دوش کشیده و شایسته عنوان سه‌گانه‌انگار (Trichotomist) شده‌اند. در الهیات مسیحی، دیدگاه سه‌گانه‌انگار معتقد است که آدمی ترکیبی از سه جزء متمایز است: بدن، نفس (جان) و روح. این نگرش با دیدگاه دوگانه‌انگار متفاوت است که در آن، نفس (جان) و روح دو اصطلاح و واژه مختلف برای اشاره به یک موجود، یعنی روح انسان، در نظر گرفته شده است.

روشن است که اتخاذ هریک از این دو منظر، آثار و نتایج قابل توجهی در ساختار الهیات مسیحی دارد؛ چه در عرصه جهان‌بینی، از جمله تبیین مقوله مرگ به‌واسطه عصیان آدم ابوالبشر در اندیشه پولس و چه در عرصه نظام‌های

ارزشی. البته روشن است که برای تثبیت هریک از آنها مسیر استدلالی متفاوتی باید طی شود و تبیین‌های متفاوتی ارائه شده است. اکنون این نوشتار بر آن است که این دو منظر را به تحلیل بنشیند و مسیر رسیدن به هرکدام را به صورت مشخص ارزیابی کند.

۱. تفسیر دوگانه‌انگار از ساحت‌های وجودی انسان

درباره ابعاد وجودی انسان در مسیحیت، ممکن است به دو دیدگاه دست یابیم: دیدگاهی که آدمی را دارای دو ساحت جسم مادی و روح غیرمادی معرفی می‌کند که با عنوان «دوگانه‌گرا» شناخته می‌شوند؛ و دیدگاهی که آدمی را دارای سه بخش و ساحت، اعم از جسم مادی، جان غیرمادی و روح غیرمادی می‌داند که «سه‌گانه‌گرا» خوانده می‌شوند (خاچیکی، ۱۹۸۲م، ص ۷۵). در کتاب مقدس شواهدی برای هر دو دیدگاه قابل دریافت است. در فقراتی دیدگاه دوگانه‌گرا و در فقراتی نیز نگاه سه‌گانه‌گرا به دست می‌آید. شواهد زیادی مبنی بر دوساحتی بودن انسان به چشم می‌خورد و در بخش‌های دیگری از نظر اندیشمندان مسیحی و نیز کتاب مقدس، سه‌ساحتی بودن به نظر می‌آید.

در سفر پیدایش آمده است: «بِهَوَّه خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم، نفس زنده شد» (پیدایش، ۲: ۷). این قسمت کاملاً آشکار می‌کند که انسان دارای دو ساحت است: جسم و روح. نه جسم به تنهایی انسان است و نه روح؛ بلکه ترکیب این دو عنصر، انسان را شکل می‌دهد. روشن است با مرکب دانستن انسان از روح و جسم، پذیرش حیات پس از مرگ مقداری دشوار می‌نماید؛ چراکه با مرگ، ارتباط میان جسم و روح قطع می‌شود و ترکیب یادشده برهم می‌خورد و حتی ممکن است که با مرگ، بدن انسان تجزیه شود و دیگر شکل بدن برای انسان نداشته باشد. بر این اساس، ادیان و مکتب‌هایی که چنین تفسیری از انسان دارند، به طور قطع لازم است توجیهی برای چگونگی حیات پس از مرگ در نظر بگیرند. همچنین همین مطلب در کتاب جامعه آورده شده است: «و خاک به زمین برگردد، به‌طوری که بود؛ و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود، رجوع نماید» (جامعه، ۱۲: ۷). در عهد جدید و در انجیل متی نیز همین مضمون که دال بر دوگانه بودن وجود انسان است، دیده می‌شود؛ آنجا که می‌گوید: «و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی‌اند، بیم نکنید؛ بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم» (متی، ۱۰: ۲۸).

به دیگر سخن، انسان موجودی دوساحتی و مرکب از جسم و جان است. هم جسم و هم روح قابل کشتن است. قتل جسم، از بین بردن حیات مادی، و قتل روح، به جهنم فرستادن آدمی است. در تفسیر این فراز از انجیل متی گفته شده است که شاگردان و پیروان حضرت عیسی علیه السلام نباید از هیچ انسانی و نه حتی از شیطان بترسند. آنها باید تنها از خدا بترسند. انسان‌ها و ارواح شریر تنها می‌توانند جسم را نابود کنند؛ لیکن تنها خدا می‌تواند جان را نابود کند؛ تنها خداست که می‌تواند حیات ابدی ببخشد و تنها اوست که می‌تواند آن را برگیرد. جان انسان هنگامی نابود می‌شود که به جهنم فرستاده شود؛ زیرا که در آنجا تا به ابد از خدا دور خواهد بود (هیل و تورسون، ۲۰۰۱، ص ۲۲۱).

پولس نیز در رسالهٔ خود به قرن‌تیان می‌نویسد:

پس دائماً خاطرجمع هستیم و می‌دانیم که مادامی که در بدن متوطنیم، از سرور غریب می‌باشیم (زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم، نه به دیدار). پس خاطرجمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد سرور متوطن شویم. لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه غریب پسندیدهٔ او باشیم؛ زیرا لازم است که همهٔ ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد؛ به‌حسب آنچه کرده باشد، چه نیک، چه بد (دوم قرن‌تیان، ۵: ۱۰۶).

این بخش، هم به وجود جسم و روح و هم به هدف آفرینش انسان اشاره دارد. آدمی باید زندگی کند تا درنهایت نزد سرور خود، یعنی عیسی، سرفراز و پسندیده باشد.

در کتاب *تعالیم کلیسای کاتولیک* آمده است: «آدمی موجود واحدی از بدن و نفس است. آموزهٔ ایمان تصریح می‌کند که خدا نفس روحانی و فناپذیر را بدون واسطه می‌آفریند» (بی‌نام، *تعالیم کلیسای کاتولیک*، ۱۳۹۳، فراز ۳۸۲، ص ۱۳۹). اما به چه دلیل این گروه از مسیحیان انسان را موجودی دوساحتی در نظر می‌گیرند؟ چرا همانند معتقدان به سه‌ساحتی بودن بشر، آدمی را دارای سه عرصهٔ جسم، جان و نفس نمی‌دانند؟ به‌باور این جماعت، دو واژه و اصطلاح نفس (جان) و روح، از یک معنا برخوردارند و این دو مترادف همدیگر هستند.

۱-۱. پنج دلیل برای ترادف نفس و روح و دوساحتی بودن انسان

معتقدان به دوساحتی بودن انسان مهم‌ترین دلیل بر باور خود را در کتاب مقدس یافته‌اند و در پاسخ به اینکه در این منبع معرفت دینی، انسان دارای سه ساحت نفس، روح و جسم است، آورده‌اند که کتاب مقدس از «نفس» و «روح» به‌جای یکدیگر استفاده می‌کند و این دو اصطلاح به یک معنا اشاره دارند. آنان بر این مطلب شواهد و دلایلی اقامه کرده‌اند که در ادامه بدان‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۱-۱. کاربرد «نفس» و «روح» به‌جای یکدیگر در کتاب مقدس

وقتی به کاربرد کلمات ترجمه‌شدهٔ «نفس» (عبری «nephesh» و یونانی «psychē») و «روح» (عبری «rûach» و یونانی «pneuma») در کتاب مقدس نگاه می‌کنیم، به نظر می‌رسد که این واژگان گاه به‌جای یکدیگر استفاده می‌شوند. در یوحنا ۱۲: ۲۷، عیسی می‌گوید: «الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر! مرا از این ساعت رستگار کن. لکن به‌جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام»؛ درحالی که در موردی بسیار مشابه در فصل بعدی، یوحنا می‌گوید: «چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: آمین، آمین. به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد» (یوحنا ۱۳: ۲۱). این دو فراز واژهٔ «جان» و «روح» را در یک معنا استفاده کرده‌اند. همچنین در عبارات مریم ؑ در انجیل لوقا ۴: ۴۶-۴۷ می‌خوانیم: «جان من خداوند را بزرگ می‌کند و روح من در خدای نجات‌دهندهٔ من شادی می‌کند». ظاهراً استفاده از دو واژهٔ «جان» و «روح» در این فراز، تفنن در عبارت است و هر دو به یک معنا استفاده شده‌اند.

در ضمن، کسانی که از این دنیا رفته و مرده‌اند و به بهشت یا جهنم رفته‌اند، (ارواح) (مانند عبرانیان ۱۲: ۲۳ و اول پطرس ۳: ۱۹) یا «نفس» (مانند مکاشفه ۶: ۹ و مکاشفه ۲۰: ۴) نامیده می‌شوند.

۱-۲. اطلاق رفتن «نفس» و «روح» هنگام مرگ آدمیان در کتاب مقدس

هنگامی که راحیل درگذشت، کتاب مقدس آورد: «جان او از بین رفت (زیرا او مرد)» (پیدایش ۳۵: ۱۸). ایلیا دعا می‌کند که «جان» کودک مرده دوباره به درون او بیاید (اول پادشاهان ۱۷: ۲۱-۲۴) و اشعیا پیش‌بینی می‌کند که خادم خداوند «جان خود را [به‌عبری «نفس»] تا مرگ خواهد ریخت» (اشعیا ۵۳: ۱۲). در عهد جدید، خدا به احمق ثروتمند می‌گوید: «این شب جان شما [روان یونانی] از شما خواسته می‌شود» (لوقا ۱۲: ۲۰).

در طرف مقابل، گاه مرگ به‌عنوان بازگشت روح به خدا در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین داوود می‌تواند با کلماتی که بعداً توسط عیسی بر روی صلیب نقل شد، دعا کند: «روح خود را به دست تو می‌سپارم» (مزمور ۳۱: ۵، همچنین ر.ک: لوقا ۲۳: ۴۶). هنگام مرگ، «روح به خدایی که آن را داده است، بازمی‌گردد» (جامعه ۱۲: ۷). هنگامی که عیسی در حال مرگ بود، «سر خود را خم کرد و روح خود را تسلیم کرد» (یوحنا ۱۹: ۳۰) و به همین ترتیب، استیفان قبل از مرگش دعا کرد: «خداوندا عیسی، روح مرا بپذیر» (اعمال رسولان ۷: ۵۹).

۱-۳. تبیین انسان به عنوان، «جسم و نفس» یا «جسم و روح»

در عبارتی از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است: «و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی‌اند، بیم نکنید؛ بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم» (متی ۱۰: ۲۸). در این فراز، روشن است که انسان دارای دو ساحت جسم و روح است که برای هرکدام مرگ و حیات در نظر گرفته شده (ر.ک: مک‌آرتور، ۲۰۰۷م، ص ۹). جسم ساحت مادی انسان و روح ساحت غیرمادی آدمی است.

همچنین گاه دوگانه «جسم و روح» برای آدمی در نظر گرفته می‌شود. پولس از کلیسای قرنتی می‌خواهد که یک برادر گناهکار را به شیطان تحویل دهد: «برای نابودی جسم؛ تا روح او در روز خداوند عیسی نجات یابد» (اول قرنتیان، ۵: ۵). پولس به سادگی از کلمه «روح» برای اشاره به کل وجود غیرمادی آن فرد استفاده می‌کند و ساحتی به‌عنوان نفس و جان را جدا از روح در نظر نمی‌گیرد.

۱-۴. نسبت دادن ارتکاب گناه، هم به «نفس» هم به «روح»

عبارات کتاب مقدس حاکی از آن است که نفس و روح، هر دو می‌توانند گناه کنند و این موضوع شاهی است بر اینکه اساساً این دو اصطلاح از یک واقعیت حکایت می‌کنند. آیاتی مانند اول پطرس، ۱: ۲۲ و مکاشفه ۱۸: ۱۴ بر امکان صدور گناه از جانب «نفس» دلالت دارند؛ چراکه «نفس» می‌تواند فکر کند و شامل عقل، احساسات و اراده می‌شود. همچنین وقتی پولس قرنتیان را تشویق می‌کند که خود را «از هرگونه آلودگی جسم و روح» پاک کنند (دوم قرنتیان ۷: ۱)، او به وضوح به این نکته اشاره می‌کند که ممکن است در روح ما آلودگی (یا گناه) وجود داشته باشد. همچنین او درباره زنی مجردي صحبت می‌کند که نگران است چگونه «در جسم و روح» مقدس باشد (اول قرنتیان، ۷: ۳۴).

در موردی مشابه، در عهد عتیق آمده است که خداوند «روح» سیحون، پادشاه حبشون، را سخت کرد: «اما سیحون، ملک حبشون، نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد؛ زیرا که یهوه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به

سختی واگذاشت تا او را چنان که امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید» (تثنیه، ۳۰: ۲) یا مواردی دیگر که حکایت از امکان صدور گناه از «روح» دارد.

با توجه به مطالب ذکرشده می‌توان نتیجه گرفت که در دیدگاه کتاب مقدس، «نفس» و «روح» هر دو می‌توانند گناه کنند و این موضوع حاکی از یکی بودن این دو حقیقت است.

۱-۱-۵. شباهت تام نفس و روح در فعالیت و عملکرد

«نفس» قادر است هر کاری را که «روح» توان انجام آن را داراست، انجام دهد و بالعکس. پیروان سه‌گانه‌انگاری با این مشکل بزرگ مواجه‌اند که دقیقاً بر مبنای کتاب مقدس، «نفس» و «روح» در کجا با هم تفاوت دارند و از هم متمایز می‌شوند؟ اگر آنان می‌توانستند نشان دهند که تنها «روح» آن ساحت از آدمی است که با وساطت دعا و عبادت، ارتباط با خدا را برقرار می‌کند و «نفس» تنها ساحتی است که منشأ تفکر، احساس و تصمیم‌گیری است، آن‌گاه آنان می‌توانستند مدعی شوند که انسان دارای سه ساحت جسم، نفس و روح است؛ اما داستان از این قرار نیست و در کتاب مقدس هر فعالیتی که به روح نسبت داده می‌شود، به نفس نیز نسبت داده می‌شود و بالعکس.

فعالیت‌های تفکر، احساس کردن و تصمیم‌گیری در زندگی، صرفاً توسط «نفس» ما انجام نمی‌شود؛ روح ما نیز می‌تواند احساسات را تجربه کند: «روح او (پولس) در اندرونش مضطرب گشت» (اعمال رسولان، ۱۷: ۱۶) و عیسی «در روح پریشان شد» (یوحنا، ۱۳: ۲۱) (رک: هیل و تورسون، ۲۰۰۱م، ص ۴۹۸). همچنین ممکن است «روح افسرده» داشته باشیم که مخالف «قلب شاد» است: «دل شادمان شفای نیکو می‌بخشد؛ اما روح شکسته استخوان‌ها را خشک می‌کند» (امثال، ۱۷: ۲۲).

همچنین گفته می‌شود که کارکردهای دانستن، درک و تفکر، توسط روح ما انجام می‌شود. برای مثال، مرقس از عیسی صحبت می‌کند که «در ساعت عیسی در روح خود ادراک [یونانی «epiginōskō»، «دانستن»] نمود» (مرقس، ۲: ۸). هنگامی که روح‌القدس «به روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خدا هستیم» (رومیان، ۸: ۱۶)، ارواح ما آن شهادت را دریافت و درک می‌کنند. در واقع، ارواح ما افکار ما را کاملاً عمیق می‌دانند؛ زیرا پولس می‌پرسد: «چه کسی افکار یک انسان را می‌شناسد، جز روح انسانی که در اوست؟» (اول قرنتیان، ۲: ۱۱)

اکنون با توجه به استدلال‌های گفته‌شده، «نفس» و «روح» - هر دو اصطلاح - برای توصیف جنبه غیرمادی آدمیان هستند و یافتن تمایز واقعی بین آنها در کتاب مقدس بسیار دشوار است.

۲. تحلیل و تبیین دیدگاه سه‌گانه‌انگاری

سه‌گانه‌انگاران در تبیین و تحلیل دیدگاه خود مسیری مشخص را طی کرده‌اند. آنان نخست شواهدی را از کتاب مقدس برای دیدگاه خود آورده‌اند؛ سپس ادلهٔ خویش بر این موضوع را اقامه کرده‌اند که در ادامه بدان‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۱. سه‌گانه‌انگاری در عهد عتیق

به باور سه‌گانه‌انگاران، عهد عتیق به‌طور مداوم از سه کلمهٔ اصلی برای توصیف اجزای انسان استفاده می‌کند: بسار (جسم / basar)، که به جنبهٔ بیرونی و مادی انسان (بیشتر در تأکید بر ضعف انسان) اشاره دارد؛ نفش (nephesh)

که به نفس و همچنین کل شخص یا زندگی اشاره دارد؛ و رواخ (ruach) که برای اشاره به روح انسان به کار می‌رود. البته رواخ، بسته به زمینه مورد کاربرد، می‌تواند به معنای «باد»، «نفس» یا «روح» باشد. برای مثال، در کتاب حزقیال نبی، باب ۳۷ از فراز اول تا چهاردهم، هر سه معنا برای رواخ دیده شده است. در عهد عتیق، بسار ۲۶۶ بار و نفس ۷۵۴ بار به کار رفته‌اند و رواخ ۳۷۸ بار استفاده شده است که با حداقل صد بار کاربرد در معنای مورد نظر، اشاره به روح انسان دارد (Good, 1997, p. 47).

به عقیدهٔ تریکوتومیست‌ها، انسان‌شناسی کامل و تناسب کامل میان ساحت‌ها و اجزای درونی وی، گرچه در عهد عتیق نهفته است، در عهد جدید به خوبی خود را نشان داده است (Heard, 1868, p. 40) و حقیقت پنهان در عهد عتیق، ضرورتاً باید به دست وحی الهی در عهد جدید آشکار شود تا اهمیت خود را نشان دهد (Boardman, 1867, v. 1, p. 327).
جان بکفورد هیرد دربارهٔ این تفسیر آورده است:

اگر وحی جلوه‌ای مترقی از حقیقت خداوند است، باید کشف ماهیت انسان توسط وحی نیز مترقی باشد. همان‌طور که کثرت اشخاص در الوهیت (تثلیث) و رابطهٔ اقانیم ثلاثه با یکدیگر به تدریج در کتاب مقدس و عهد جدید آشکار گردید، بنابراین انتظار تبیین دیدگاه سه‌گانگی ماهیت انسان از جسم، جان و روح، بیهوده نخواهد بود (Heard, 1868, p. 39).
طرفداران سه‌گانگی ماهیت آدمی اعتقاد دارند که رابطهٔ جسم و روح برای مردمان پیش از عهد جدید نامشخص بود، چه رسد به رابطهٔ میان جان و روح. شاهد بر این مطلب تبیین‌های عجیب و ناصواب از کارکردهای جسم و روح در عهد عتیق است. برای مثال، قلب که درون سینهٔ انسان می‌تپد، محل تفکر و احساس، کلیه محل تأمل و اندیشه (مزامیر، ۱۶: ۷) و روده‌ها جایگاه محبت (رساله به فیلیپیان، ۱: ۸) تلقی می‌شدند (see: Heard, 1868, p. 50-56).
با گذر زمان، تفاسیر بهتری از این امور در کتاب مقدس ارائه و نگرش علما در این باب اصلاح شد.

۲-۲. دورهٔ بین عهدین

به باور سه‌گانه‌انگاران، در دوران بین تدوین و حاکمیت عهد عتیق و ظهور و شکل‌گیری عهد جدید، دو عامل زمینه را برای فهم درک ساحت‌های وجودی انسان مهیا ساخت:

عامل نخست، فلسفه و فیلسوفان یونانی بود. فیلسوفان یونان، برخلاف شاعران یونانی، ساحت مادی و جسمانی را به وضوح از بخش غیرمادی انسان متمایز کرده، کارکردهای روح را با عبارات دقیق‌تری تعریف می‌کردند و به‌طور کلی دایرهٔ واژگانی را برای تبیین اجزای مختلف انسان گسترش می‌دادند (Heard, 1868, p. 27-36). مفاهیم و واژگانی همچون *di-noëma*، *nous* و *phronema* از این قبیل‌اند (Good, 1998, p. 50).

عامل دوم، ترجمهٔ هفتادهٔ عهد عتیق از زبان عبری به یونان بود. مترجمان هفتاده‌ای تحولات زبانی فیلسوفان یونانی را با ترجمهٔ تنخ از عبری به یونانی، در ترجمهٔ کتاب مقدس وارد کردند. به دیگر سخن، برای ترجمهٔ تنخ از زبان عبری به زبان یونانی، از واژگان، اصطلاحات و مفاهیم زبان مقصد، یعنی یونانی، بهره بردند و همین نکته باعث شد که تفکیک میان جسم، نفس و روح، معنایی بهتر به خود بگیرد.

۲-۳. سه‌گانه‌انگاری در عهد جدید

سه‌گانه‌انگاران معتقدند که منظر آنان به وضوح در سراسر عهد جدید توسعه داده شده است. نویسندگان عهد جدید، مانند نویسندگان عهد عتیق، پیوسته از سه کلمه اصلی برای توصیف اجزای طبیعت انسان استفاده می‌کنند: سارکس (sarx / جسم و بدن)، که ۱۵۱ بار استفاده شده است، همانند: «کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد» (یوحنا، ۱: ۱۴) و نیز سوما (soma)، که حدود ۱۲۹ بار در کتاب مقدس و عهد جدید استفاده شده است، به جنبه فیزیکی انسان اشاره دارند؛ سایک (psyche) که ۱۰۵ بار استفاده شده است، به جنبه روانی - منطقی انسانی اشاره دارد و پنوما (pneuma)، که ۳۸۵ بار در عهد جدید به کار رفته است و تقریباً در هشتاد مورد از این موارد به روح انسان اشاره دارد (Good, 1997, p. 47).

پیروان دیدگاه سه‌گانه‌انگار، به بخش‌های مختلف عهد جدید برای بیان دیدگاه خود استدلال کرده‌اند. برای مثال، در فراز ۲۳ از باب پنجم تسالونیکیان اول آمده است: «اما خودِ خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن سرور ما عیسی مسیح» (ر.ک: هاکس، ۱۳۷۷، ص ۸۸۵). همچنین در رساله به عبرانیان، باب چهارم، فراز دوازدهم، آمده است: «زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده، تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را؛ و ممیز افکار و نیت‌های قلب است». در این فراز نیز سه ساحت نفس، روح و جسم قابل تفکیک دیده می‌شود.

البته منتقدان و دوگانه‌انگاران مدعی‌اند که اگر از این فرازها سه‌گانه روح، نفس و بدن به‌دست می‌آید، باید از فراز ۳۰ مرقس باب ۱۲ نیز چهارگانه‌انگاری دل، جان، خاطر و قوت به‌دست آید: «و یهوه خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است». وجود چنین چالشی سه‌گانه‌انگاران را به ارجاع برخی ساحت‌ها به برخی دیگر و شکل دادن دیدگاه خود ترغیب کرده است. برای مثال، دل و قلب را جزئی از نفس و جان در نظر گرفته‌اند و بدین‌سان از این فراز هم به‌نفع خود بهره برده‌اند (Lee, 1988, p. 117).

۲-۴. سه‌گانه‌انگاری در سه قرن اول میلادی

به ادعای طرف‌داران سه‌گانه‌انگاری، این دیدگاه در سه قرن اول کلیسا، تفسیری ارتدوکس محسوب می‌شد و بسیاری از پدران اولیه کلیسا معتقد بودند که انسان از بدن، نفس و روح تشکیل شده است. ایرنائوس، تاتیان، ملیتو، دیدیموس اسکندریه، یوستینیوس شهید، کلمنت اسکندریه، اوریگن، گرگوری نسا و باسیل چزاره، همگی طبق گفته حامیان این تمایز، قاطعانه به آن پایبند بودند (Berkhof, 1996, p. 191).

همچنین به باور این عده، آنچه گرایش به این نگرش را تضعیف کرد و حتی موجب به کرسی نشستن دیدگاه دوگانه‌انگار شد، اتفاقات و خطاهایی بود که برخی از جریان‌های الهیاتی از خود بر جای گذاشتند؛ همانند دیدگاه شبه‌گنوسی (pseudo-Gnostic view)، خطای آپولیناری (Apollinarian) و خطای نیمه‌پلاگیوسی (semi-Pelagian) (Delitzsch, 1885, p. 106).

در قرن چهارم میلادی، آپولیناریس لائودیسیا در تفسیر الوهیت مسیح، در کمال وجودی مسیح و هم‌ذات بودن او با خدا تردید کرد و با دیدگاه آریوسی همراه شد. وی لوگوس و کلمه الهی را که در اعتقادنامه نیقیه برجسته شده بود، به جای روح انسانی مسیح در نظر می‌گرفت (Schaff, 1979, v. 3, p. 711). آپولیناریس با این تفسیر در مسیح‌شناسی خود، به انسانیت کامل حضرت عیسی ﷺ لطمه می‌زد و البته نگرش سه‌گانه‌انگار را نیز به مخاطره می‌انداخت.

تفسیر وی از مسیح، در شورای اول قسطنطنیه در سال ۳۸۱م محکوم شد و آپولیناریس هم جایگاه خود را از دست داد. در واقع، آپولینارس با خلط پنوما (رواه) با نوس (در منظر افلاطون)، سه‌گانه پولس را با سه‌گانه افلاطونی اشتباه گرفته بود و بدین سبب، مسیر سه‌گانه‌انگاری را با مشکل مواجه ساخته بود (Heard, 1868, p. 65). به دیگر سخن، پدران یونانی به‌طور کلی انسان‌شناسی کتاب مقدس را به‌درستی درک می‌کردند؛ اما با اشتباه گرفتن لوگوس یا نوس افلاطونی با پنوما (روح) عهد جدید، ساحت روحانی به‌عنوان انسان عقلانی و ساحت روانی آدمی به‌عنوان انسان نفسانی را از هم متمایز کردند (که اشتباه اصلی از گنوسی‌ها بود)، یا به‌شیوه‌ای نیمه‌پننتیستی، پنوما (روح انسانی) را با الهی اشتباه گرفتند که در مورد اورینگن و آپولیناریس، منجر به بدعت‌های خاصی شد که کلیسا بعدها رسماً آنها را محکوم کرد. نتیجه این امر این بود که در واکنش به این اشتباهات، کلیسای لاتین به‌طور کلی، به راهنمایی آگوستین و جروم، تمایز بین روان و پنوما را به‌طور کامل رد کرد و بنابراین دوگانگی معمول انسان در قالب بدن و روح، به تنها دیدگاه غالب در سراسر غرب تبدیل شد (Heard, 1868, p. ix).

پس از محکومیت آپولیناریسم در شورای قسطنطنیه، با یک تفسیر خطای دیگر - که از سوی دیدگاه‌های شبه‌پلاگانیسم مطرح شده است - نگرش‌های سه‌گانه‌انگار با مشکل مواجه شدند و به انزوا افتادند. این جماعت معتقد بودند که روح از گناه نخستین، که بر جسم و روان آدمی تأثیر می‌گذارد، به سلامت گذشته است (Delitzsch, 1885, p. 106) و بر این اساس، طبیعت انسان اساساً خوب است و با اراده و اختیار خود انسان می‌تواند مسیر نجات و رستگاری را به‌سلامت طی کند؛ اما در برابر دیدگاه پلاگیوس، آگوستین معتقد است که به سبب گناه اولیه، طبیعت انسان در همان آغاز تولد آسیب دیده و نابود شده است (Pelikan, 1971, v. 1, p. 300) و بنابراین انسان جدا از حاکمیت فیض الهی قادر به انجام خوبی یا تمایل به تحقق دادن به نیکی نیست. آگوستین برای مقابله با اندیشه‌های پلاگیوسی راهی نداشت، جز اینکه به دوگانگی ساحت انسان کشیده شود و بدین‌سان، از ناحیه سه‌گانه‌انگاران خارج شود و تمایز میان روح و روان را بی‌فایده در نظر بگیرد (Heard, 1868, p. 6).

به‌هرحال، نگرش سه‌گانه‌انگار در قرون وسطی و حتی در دوران‌های پس از اصلاحات و ظهور پروتستانتیسم، از اقبال کمتری نسبت به دیدگاه‌های دوگانه‌انگار برخوردار شد و به رده دوم سقوط کرد.

اکنون و در این فراز به بررسی استدلال‌های ارائه‌شده بر سه‌گانه‌انگاری می‌پردازیم و قوت آنها را با تکیه بر کتاب مقدس به ارزیابی می‌نشینیم.

۲-۵. بررسی استدلال‌ها بر سه‌گانه‌انگاری

در این بخش پس از بیان شواهدی که در کتاب مقدس دربارهٔ این نگرش وجود دارد، به مهم‌ترین استدلال‌های سه‌گانه‌انگاران توجه می‌کنیم و البته در جهت استفاده از فرصت، اندکی نیز به بررسی آنها توجه خواهیم کرد. در نهایت، بیاید به دلایل برخی از محققان که معتقدند افراد دارای نفس و روح متمایزند، نگاهی بیندازیم. درحالی‌که بسیاری از این دلایل با کتاب مقدس شروع می‌شوند، اکثر محققان آنها را به چالش می‌کشند. ما به استدلال‌های متقابل نیز نظر خواهیم کرد.

۱-۲-۵. دلیل اول: اشارهٔ کتاب مقدس به سه ساحت وجود انسان

پولس در عبارات متعددی بدن، نفس و روح را با هم نام می‌برد؛ به‌گونه‌ای که خوانندهٔ این فرازاها به سه‌گانه بودن ساحت وجودی انسان متمایل می‌شود. برای مثال، او در رسالهٔ اول خود به تسالونیکیان آورده است: «اما خودِ خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد، در وقت آمدن سرور ما عیسی مسیح» (اول تسالونیکیان، ۵: ۲۳).

نقد

صرف استفادهٔ پولس از عبارت سه‌گانه، دلیل بر درستی سه‌گانه‌انگاری نیست؛ چراکه در فرازهای دیگر کتاب مقدس، گاه سه‌گانه دیگری مورد عنایت قرار گرفته است. برای مثال: «عیسی وی را گفت: اینکه یهوه خدای خود را به همهٔ دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما» (متی، ۲۳: ۳۷). در این فراز، «دل»، «نفس» و «فکر» سه‌گانهٔ وجود انسان معرفی شده‌اند. بنابراین اگر استدلال بالا دقیق باشد، باید در این مورد نیز کارآمدی خود را نشان دهد.

همچنین گاه ادبیات کتاب مقدس با همان لحن، ساحت چهارگانه برای وجود آدمی در نظر گرفته است. بنابراین باید گفت که به‌دلیلی مشابه، ساحت وجودی انسان چهارگانه است. برای مثال، در فراز سی‌ام فصل دوازده از انجیل مرقس آمده است: «و یهوه خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است» (مرقس، ۱۲: ۳۰).

اکنون به نظر می‌رسد که انسان را دوساحتی بدانیم و بیانات دیگر را یا عبارت‌پردازی در بیان آن ساحت‌ها تلقی کنیم و یا ذکر عناصر آن دو ساحت تلقی کنیم، کار به نتیجهٔ بهتری می‌رسد تا اینکه بخواهیم با این فرازاها انسان را موجودی سه‌ساحتی لحاظ کنیم. عبارت حضرت عیسی علیه السلام در انجیل مرقس یا متی، اشاره به اهمیت توجه به خداست که آدمی باید با تمام وجودش به خدا محبت داشته باشد؛ و عبارت پولس نیز درصدد است بگوید که ساحت فرامادی انسان را هرچه بنامیم، تا روز ملاقات حضرت عیسی علیه السلام بی‌عیب باقی بماند؛ و تلاشی در جهت سه‌ساحتی بودن ندارد.

۲-۵-۲. دلیل دوم: تقسیم نفس و روح با کلام خدا

پولس در رساله به عبرانیان آورده است: «زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را؛ و ممیز افکار و نیت‌های قلب است» (عبرانیان، ۴: ۱۲). در این عبارت،

کلام خدا ساحت‌ها و اجزای وجودی انسان را از هم جدا می‌کند؛ یعنی جسم، نفس و روح. این جدا ساختن، حاکی از وجود سه ساحت در انسان است.

نقد

نکته مهم در این عبارت آنجاست که در این فراز از رساله به عبرانیان، از بخش‌های عمیق وجود آدمی سخن به میان می‌آید که در منظر و توجه خداوند قرار دارد. در این فراز، غرض آن نیست که به دو ساحت جداگانه «نفس» و «روح» اشاره کند؛ بلکه درصدد است از دو زاویه مختلف، روح را مورد دقت قرار دهد؛ چنان‌که از مفاصل، مغز، افکار و نیت‌ها هم سخن گفته است. اگر قرار باشد که با این تفکیک، ما دو ساحت نفس و روح داشته باشیم، باید چهار ساحت دیگر بدان‌ها بیفزاییم و انسان را شش‌ساحتی بدانیم و در کنار جسم، مفاصل و مغز را قرار دهیم و در کنار نفس هم افکار و نیت‌ها را در نظر بگیریم. بنابراین، «نفس» و «روح» اصطلاحاتی هستند که به بعد غیرمادی ما اشاره دارند و ساحت فراجسمانی ما هستند.

۳-۲. دلیل سوم: تفکیک آدمیان به «غیرروحانی» و «روحانی»

پولس در رساله اول به قرنتیان، سه گروه از آدمیان را از هم تفکیک کرده است: الف) کسانی که از جسم‌اند و جسمانی‌اند (sarkinos) (اول قرنتیان، ۳: ۱)؛ ب) کسانی که تابع نفس‌اند و نفسانی و غیرمعنوی‌اند (psychikos) (اول قرنتیان، ۲: ۱۴)؛ ج) کسانی که روحانی (pneumatikos) برشمرده می‌شوند (اول قرنتیان، ۲: ۱۵). این تفکیک حاکی از آن است که آدمی دارای سه ساحت جسم، نفس و روح است و به تبع این سه ساحت، در عالم سه گروه پیش‌گفته از مردم یافت می‌شوند.

نقد

پولس مطمئناً فردی را که «جسمانی» است یا به نفس خود توجه بیشتر دارد، از فرد «روحانی» متمایز می‌کند؛ اما به نظر می‌رسد که سخن گفتن درباره فرد «روحانی» در عبارات و ادبیات پولس، به معنای «اثر پذیرفتن از روح‌القدس» است؛ چراکه در زبان پولس، کار روح‌القدس آشکار ساختن حقایق مسیحیت پولسی است، برای مؤمنان به مسیح.

۴-۲. دلیل چهارم: تمایز پولس بین روح و عقل

وقتی پولس می‌گوید: «زیرا اگر به زبانی دعا کنیم، روح من دعا می‌کند؛ لکن عقل من برخوردار نمی‌شود» (اول قرنتیان، ۱۴: ۱۴)، آیا به این معنا نیست که عقل آدمی کاری متفاوت با روحش انجام می‌دهد؟ و آیا این استدلال، سه‌گانه‌انگارها را تأیید نمی‌کند که عقل و تفکر ما بخشی از نفس ماست، نه روح ما؟

نقد

وقتی پولس می‌گوید: «روح من دعا می‌کند؛ اما عقل من برخوردار نمی‌شود»، منظورش این است که آنچه آدمی دعا می‌کند، عقلش آن را درک نمی‌کند. عبارت پولس حاکی از آن است که در آدمی جزئی غیرجسمانی وجود دارد که

می‌تواند با خدا ارتباط برقرار کند و او را بخواند؛ و البته این مطلب به‌هیچ‌وجه اشاره ندارد به اینکه این جزء غیرجسمانی از دو بخش مختلف، یعنی روح و نفس، تشکیل شده است. این عبارت، در واقع می‌تواند حاکی از ابعاد و بخش‌های مختلف نفس و روح باشد، نه تفکیک نفس از روح.

۵-۲. دلیل پنجم: وجود ادراکات روحانی متمایز از افکار و عواطف

سه‌گانه‌انگاران مدعی‌اند که آنان از حضور خداوند آگاهی و ادراکی دارند که در قالب احساسات، عواطف و ادراکات نفسانی واقع نمی‌شوند. اکنون آنها این سؤال را مطرح می‌کنند که اگر ساحتی به نام روح که متمایز از نفس است، وجود نداشته باشد، این ادراکات و احساسات از حضور خداوند را باید به چه بخشی از انسان نسبت داد؟

نقد

سؤال جدی این است که آیا ادراک و احساس حضور خداوند یا ادراک حالتی که در هنگام دعا برای مسیحیان حاصل می‌شود، پدیده‌ای است خارج از مقام و حیطه روح و نفس به‌عنوان یک حقیقت واحد؟ آیا این احساس و ادراک، لایه‌ای عمیق‌تر از همان احساس و ادراکی نیست که در نفس انسان واقع شده است؟ به دیگر سخن، برخی از ادراکات و احساسات انسان سطحی‌اند و با ساده‌ترین توجهات و تعلقات حاصل می‌آیند؛ اما برخی دیگر پیچیده و عمیق‌اند که گاه عقل هم بدان راه ندارد و به‌نوعی یافت غیرعقلانی است. این تمایز و تفکیک، نیازی به جدا کردن ساحت نفس از ساحت روح ندارد و در واقع حاکی از فعالیت‌های متفاوت ساحت فرامادی انسان است: «زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می‌کند؛ لکن عقل من برخوردار نمی‌شود» (اول قرن‌تین، ۱۴: ۱۴).

ازسوی دیگر، گاه آدمی احساسات و ادراکاتی دارد که فراتر از تعقل، احساس و عاطفه‌اند؛ ولی در جهت عکس و خلاف ارتباط با خداوند قرار دارند؛ مانند آنجایی که انسان نیروهای اهریمنی را ادراک و احساس می‌کند. سؤال این است که این ادراکات و احساسات را باید به کدامین ساحت نسبت دهیم؟ ساحت روح که برای ارتباط با خدا تفسیر شد؛ پس این امور به کجا ارجاع داده می‌شوند؟ آیا راهی جز قرار دادن این امور ذیل ادراکات نفسانی و به تعبیر بهتر، ادراکات روح، وجود دارد؟ اگر چنین است، ادراکات در ناحیه حضور خدا نیز به همین بخش ارجاع داده می‌شود و تفکیکی جدید میان نفس و روح انجام نمی‌گیرد.

عباراتی که در کتاب مقدس وجود دارد، احساس حضور خدا را به نفس و روح نسبت می‌دهد و ساحت متمایزی از نفس را که روح باشد، معرفی نمی‌کند. برای مثال، مریم می‌گوید: «جان من یهوه را تمجید می‌کند» (لوقا، ۱: ۴۶) یا داوود در مزامیر می‌آورد: «ای جان من! یهوه را متبارک بخوان و هرچه در درون من است، نام قدوس او را متبارک خواند» (مزامیر، ۱۰۳: ۱) یا حضرت عیسی علیه السلام گفته است: «و یهوه خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما» (مرقس، ۱۲: ۳۰). تمام این موارد، درحقیقت اشاره به ساحت غیرمادی انسان دارند و آن را با نام‌های مختلفی همچون «جان» خوانده‌اند.

بنابراین اگر پولس از کلمه «روح» استفاده می‌کند، صرفاً یک تفاوت در اصطلاح است و به بخش متفاوتی از انسان اشاره نمی‌کند. ما می‌توانیم دربارهٔ نفس و روح سخن بگوییم؛ درحالی‌که از هر دو اصطلاح یک معنای واحد اراده کنیم.

۵-۲. دلیل ششم: زنده بودن ارواح در مسیح بنا بر کتاب مقدس

همچنین سه‌گانه‌انگاران استدلال می‌کنند که وقتی ما مسیحی می‌شویم، ارواح ما زنده می‌شوند: «و اگر مسیح در شماس، جسم به‌سبب گناه مرده است و اما روح به‌سبب عدالت حیات است» (رومیان، ۸: ۱۰). آنان معتقدند که اگر همهٔ مردم نفس دارند، فقط مسیحیان ارواح «زنده» دارند. آیا این به معنای تمایز بین نفس و روح نیست؟

نقد

بنا بر یافته‌های کتاب مقدس، این مسیحیان نیستند که واجد روح معرفی می‌شوند؛ تاآنجا که حتی کتاب مقدس دربارهٔ کافرانی صحبت می‌کند که در وضعیت طغیان در برابر خدا هستند؛ باین حال واجد روح دانسته شده‌اند که آشکارا زنده‌اند. یکی از موارد این کفار «سیحون»، پادشاه حبشون، است که خداوند روح او را سخت کرد (تثویه، ۲: ۳۰) یا «نبوکدنصر» است که کتاب مقدس دربارهٔ او می‌گوید: «لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود؛ آن‌گاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند» (دانیال، ۵: ۲۰). واضح است که مسیحیان تنها کسانی نیستند که دارای روح تلقی می‌شوند.

با این نگاه، وقتی پولس می‌گوید: «ارواح شما به خاطر عدالت حیات هستند» (رومیان، ۸: ۱۰)، منظور این است که ارواح «زنده برای خدا» هستند؛ و البته باید دانست که «ارواح ما مرده بود» به این معنا نیست که ارواح ما قبلاً کاملاً «مرده» بودند؛ بلکه فقط به این معناست که آنها دور از خدا زندگی می‌کردند و به این معنا «مرده» تفسیر شده بودند. به همین ترتیب، ما به‌عنوان کل افراد، در «خطاها و گناهان» «مرده» بودیم (افسیان ۲: ۱)؛ اما برای خدا زنده شدیم، و اکنون باید خود را «مرده برای گناه و زنده برای خدا» بدانیم (رومیان، ۶: ۱۱).

به‌هرحال، در نهایت به نظر می‌رسد که دیدگاه سه‌گانه‌انگار در مقایسه با دیدگاه دوگانه‌انگار دلیل قابل توجهی از کتاب مقدس ندارد تا بتواند از آن دفاع کند و بر این اساس، دیدگاه دوگانه‌انگار قابل قبول است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن مطالبی که دربارهٔ ساخت‌های وجودی آدمی در کتاب مقدس مطرح شد، نتایج ذیل به‌دست آمد:

۱. انسان دارای ساحتی مادی و دنیوی به نام «جسم» است و دراین‌باره دیدگاه مخالفی دیده نشده است.
۲. در مسیحیت و مبتنی بر کتاب مقدس، عده‌ای انسان را موجودی دوساحتی دانسته‌اند؛ یعنی واجد ساحت جسم و ساحت روح. آنان در مواجهه با دو اصطلاح «نفس» و «روح»، آن دو را دارای معنای واحد و ناظر به یک حقیقت دانسته و بر این مهم پنج دلیل اقامه کرده‌اند: کاربرد نفس و روح به‌جای هم؛ اطلاق فرایند رفتن نفس و روح در

هنگام مرگ؛ تبیین انسان به‌عنوان موجودی دارای نفس و جسم یا روح و جسم؛ نسبت دادن ارتکاب گناه، هم به نفس و هم به روح؛ و شباهت تام و تمام نفس و روح در کارکرد و فعالیت.

۳. در طرف مقابل، عده‌ای با توجه به فرازهایی از کتاب مقدس و مخصوصاً عبارت‌های پولس، انسان را دارای سه ساحت جسم، نفس و روح دانسته‌اند. آنان بر مطلب خود از کتاب مقدس دلایل‌هایی آورده‌اند که دوگانه‌انگاران قادر به رد آنها بوده‌اند: اشارهٔ کتاب مقدس به سه ساحت انسان؛ امکان جدا شدن روح و نفس با اراده و کلام خدا؛ جدا کردن انسان‌های «روحانی» از «غیرروحانی» در کتاب مقدس؛ تمایزی که پولس میان روح و عقل قائل شده است؛ وجود ادراکات روحانی متمایز از افکار و عواطف که کار نفس است؛ و زنده بودن ارواح انسان‌ها در مسیح.

۴. تا پیش از سه قرن اول میلادی، دیدگاه سه‌گانه‌انگار از اقبال بیشتری برخوردار بود. به ادعای طرفداران سه‌گانه‌انگاری، این دیدگاه در سه قرن اول کلیسا تفسیری ارتدوکس محسوب می‌شد و بسیاری از پدران اولیهٔ کلیسا معتقد بودند که انسان از بدن، نفس و روح تشکیل شده است. ایرنائوس، تاتیان، ملیتو، دیدیموس اسکندریه، یوستینیوس شهید، کلمنت اسکندریه، اورینگن، گرگوری نسیا و باسیل چزاره، همگی طبق گفتهٔ حامیان این تمایز، قاطعانه به آن پایبند بودند.

۵. همچنین به باور این عده، آنچه گرایش به این نگرش را تضعیف کرد و حتی موجب به کرسی نشستن دیدگاه دوگانه‌انگار شد، اتفاقات و خطاهایی بود که برخی از جریان‌های الهیاتی قرن چهارم به بعد از خود بر جای گذاشتند؛ همانند دیدگاه شبه‌گنوسی، خطای آپولیناری و خطای نیمه‌پلاگیوسی.

۶. تفاوت مهم و جدی این دو نگاه، در تبیین دیدگاه پولس دربارهٔ مرگ انسان با گناه و عصیان آدم و زنده شدن او با نجات عیسی ﷺ است. در این حالت، با عصیان آدم ابوالبشر، روح انسان که ارتباط او با خدا را شکل می‌دهد، دچار مرگ شد و با آمدن عیسی یا آدم ثانی، با فدیهِ و کفاره شدنش، این ارتباط دوباره برقرار شد و روح او دوباره زنده و متولد شد.

۷. دوگانه‌انگاران و سه‌گانه‌انگاران برای تبیین دیدگاه خود، به استدلال‌های متعددی که مبتنی بر کتاب مقدس هستند، تمسک جسته‌اند که در این نوشتار در حد فرصت و امکان به آنها پرداخته شد.

۸. در نهایت به نظر می‌رسد که دوگانه‌انگاری قدرت بیشتری از کتاب مقدس به‌دست می‌آورد و مورد پذیرش قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر، سه‌گانگی و دوگانگی ساحت‌های انسان، دو قالب و چارچوب‌اند که در پی تبیین نگاه کتاب مقدس به ماهیت انسان و ساحت وجودی او دیده می‌شوند. سه‌گانه‌انگاری، بدن، نفس و روح را متمایز می‌کند؛ درحالی‌که دوگانگی، نفس و روح را یک جوهر غیرمادی در نظر می‌گیرد که با بدن مادی شریک است. روشن است که هر دو دیدگاه با عبارات مختلف کتاب مقدس پشتیبانی می‌شوند که باید با بررسی دقیق، نظر نهایی را به‌دست آورد.

۹. نتیجهٔ نهایی اینکه تبیین سه‌گانه‌انگار، با دریافت نکردن دلیل محکم برای خود، قدرت حمایت از دیدگاه پولس در باب مرگ و حیات انسان با گناه اصلی را ندارد.

منابع

کتاب مقدس.

خاچیکی، سارو (۱۹۸۲م). اصول مسیحیت. بی‌جا: حیات ابدی.

مک‌آرتور، جان (۲۰۰۷م). تفسیر عهد جدید. بی‌جا: arrangement with Grace to You.

هاکس، مستر (۱۳۷۷). قاموس کتاب مقدس. تهران: اساطیر.

هیل، توماس و تورسون، استفان، (۲۰۰۱). تفسیر کاربردی عهد جدید. ترجمه آرمان رشدی و فریبرز خندانی. بی‌جا: بی‌نا.

تعالیم کلیسای کاتولیک (۱۳۹۳). ترجمه احمد رضا مفتاح، حسن قنبری و حسین سلیمانی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

The Holy Bible.

Khachikyan, Saru (1982 CE). Principles of Christianity. Publisher: Eternal Life.

MacArthur, John (2007 CE). New Testament Commentary. Publisher: Arrangement with Grace to You.

Hox, Mr. (1998 CE). Bible Dictionary. Tehran: Asatir.

Hill, Thomas & Thorson, Stephen (2001 CE). Applied New Testament Commentary. Translated by Arman Rashidi and Fariborz Khodani. Publisher: Unknown.

Catechism of the Catholic Church (2014 CE). Translated by Ahmadreza Meftah, Hasan Ghanbari, and Hussein Soleimani. Qom: University of Religions and Denominations.

English

Berkhof, Louis (1996). *Systematic Theology*. Michigan: Eerdmans.

Boardman, George D. (1867). The Scriptural Anthropology. *Baptist Quarterly*. US: American Baptist Publication Society.

Delitzsch, Franz (1885). *A System of Biblical Psychology*. Trans: Robert E. Wallis. 2nd English ed. Edinburgh: T. & T. Clark.

Good, Roger (1997). The Parts of Man in Translation. *Affirmation and Critique, A journal of christian thought*, II, 47-50.

Good, Roger (1998). The Progressive Revelation of Man. *Affirmation and Critique, A journal of christian thought*, III, 49-51.

Heard, John Bickford (1868). *The Tripartite Nature of Man*, 2nd ed. Edinburgh: T. & T. Clark.

Lee, Witness (1988). *The Knowledge of Life*. 2nd ed. USA Anaheim: Living Stream Ministry.

Pelikan, Jaroslav (1971). *The Christian Tradition: A History of the Development of Doctrine*. Vol. 1: The Emergence of the Catholic Tradition (100-600). Chicago: University of Chicago.

Schaff, Philip (1979). *History of the Christian Church*. Vol 3,: Eerdmans. Michigan: Grand Rapids.